

# مغلطه بهشت زوری

۱۳۹۳ تیر ۱، یکشنبه

مغلطه بهشت زوری!

اظهارات اخیر دکتر روحانی مبنی بر بی تکلیفی حکومت در بردن زوری شهروندان به بهشت چیزی جز مغلطه و گریز از مسئولیت نبود.

دکتر روحانی همچنین در جشنواره چهارم ارتباطات بمنظور تبیین بی فرجامی مبارزه با تکنولوژی های جدید به تجربه مبارزه با ویدئو در دهه 60 اشاره کرد و ابراز داشت:

پس از پیروزی انقلاب اسلامی یکی از مهمترین دغدغه های کشور این بود که با ورود ویدئو، ایمان و هویت جوانان را نمیتوان حفظ کرد، اما دیدیم که وارد شدن ویدئو نه تنها اثری در ایمان جوانان مان نداشت، بلکه حضور آنها در محافل دینی و مظاهر راهپیمایی های انقلابی و مراکز ایمانی قوت پیدا کرد. ([اینجا](#))

اظهارات دکتر روحانی را در مسامحه آمیز ترین شکل ممکن تنها می توان نوعی تجاهل العارف تلقی کرد که عمداً یا سهواً نخواسته یا نتوانسته نیمه دیگر لیوان را نیز مورد توجه قرار دهند و آن نیمه چیزی نیست جز آنکه در فانتزی «نبرد با ویدئو» برخلاف ادعای دکتر روحانی، این ویدئو و تبعات ویدئو بود که بر جمهوری اسلامی فائق آمد و جامعه را آغشته و مبتلا به آفات و مضرات و تبعات خود کرد.

بالغ بر 9 سال پیش ذیل گفت وگو با حجت الاسلام محسن کدیور به ایشان انداز دادم که نواندیشان دینی قبل از دغدغه روز آمد کردن دین بایسته است اهتمام خود را صرف تعریف عقلانی از دین کنند.

در آن تاریخ و به استناد جولان سودآور «صنعت پورنو» در آمریکا خدمت جناب کدیور تصریح داشتم:

در ایالات متحده فرهنگ برهنگی و عریانی و استفاده تجاری از جاذبه های سکشوآل زنان حرف اول را در عموم مشاغل می زند. از جمله رشد و گسترش بی ضابطه نشریات و فیلم های پورنوگرافی که یکی از بزرگترین

مشاغل درآمد را در آمریکا محسوب می شود. این در حالی است که نتایج تحقیقات جامعه شناسانه نشان داده اثر مخرب این خرده فرهنگ مبتذل منجر به افزایش بیش از حد طلاق و اضمحلال کانون خانواده در جامعه آمریکایی شده. طبیعتاً مردی که در بیرون از منزل (ایضاً به تنایب و تکثر در رسانه ها) مواجه با بازار متنوع زیبا رویانی است که عرضه کننده صنعت سکس در نامتعارف ترین و بی پروا ترین شکل آنند. نتیجه قهری چنین فضایی تغییر ذائقه سکشوال ایشان از سکس متعارف به وجوه متنوع سکس نامتعارف خواهد بود. این در حالی است که همسر ایشان نقش و رسالت همسری را در خانواده عهده داری می کند و از آن مهم تر نقش مادری فرزندان را نیز متقبل است، لذا چنین همسری منطقاً نمی تواند و نباید تن به چنان خدمات نامتعارف بستری بدهد. بالتبع همین استنکاف قابل فهم و قبول زمینه سردی مناسبات جنسی در زندگی زناشویی را فراهم کرده و مرد با نگاه زیاده خواهانه و نامتعارف جنسی که از بیرون به وی تزریق شده، ناخواسته کاوشگر سوداها و حاجات تحریک شده جنسی خود در بیرون از خانه خواهد شد. کاوشی که نتیجه قهری آن فروپاشی کانون خانواده و اخلاق در خانواده می شود.

طبیعی است در چنین فضائی زنی که مواجه با سرد مزاجی و بی توجهی همسر خود می شود متقابلاً اینک بجای جلوه گری برای شوی خود تن آرایانه «خیابان» را محل تشفی خاطر نیاز توجه طلبانه خود خواهد کرد و خواسته یا ناخواسته مبدل به طعمه ای قابل دسترس و سهل الوصول برای هوس بازی مردانی می شود که می توانند با زبان بازی اشباع کننده «خلاء توجه همسر» چنان زنانی شوند. ([اینجا](#))

شاید مطابق اظهارات 9 سال پیش اینجانب با اظهارات اخیر علی اکبر محزون «مدیرکل دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی و مهاجرت سازمان ثبت احوال کشور» بهتر و بیشتر بتواند لاف و گزاف بودن ادعای رئیس جمهور ایران مبنی بر عوائد مثبت و مفید ویدئو را پرتوآمایی کند.

وقتی به شهادت مدیر کل مزبور پدیده طلاق در کشور مواجه با رشدی تصاعدی شده تا جایی که تعداد 19 هزار و 745 واقعه طلاق مربوط به جامعه شهری و نیز تعداد هزار و 955 واقعه طلاق مربوط به جامعه روستایی کشور است و بیشترین ثبت واقعه طلاق در دو ماهه نخست سال 93 مربوط به استانهای خراسان رضوی و استان تهران و استان خوزستان است. ([اینجا](#))

هر چند پدیده طلاق را طبیعتاً نمی توان تنها به یک عامل فرو کاست

و قطعاً مشکلات اقتصادی و اختلافات فرهنگی هم نقشی مهم در ترویج این بدآیند می تواند داشته باشد اما این نافی آثار و تبعات غیر قابل انکار بمباران انگیزشی و منحرفانه سلائق و سوائق و علائق جامعه از طریق تولیدات بصری رسانه های غربی نیست.

اتکای بر همین آمار تصاعدی طلاق در ایران اینک و آنگاه بهتر می تواند اعتراف و گلایه اخیر «احمد سالک» رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس را مسموع کند وقتی ترشرویانه با انتقاد از اجرایی نشدن قانون «عفاف و حجاب» اظهار داشت:

**مشاهدات کمیسیون فرهنگی نشان می‌دهد که دستگاه‌های مختلف در اجرای این قانون توفیقی نداشته‌اند.**

بر این اساس برخلاف تصور و یا توهم رئیس جمهور ایران که ویدئو و ایضاً ماهواره را فاقد تالی فاسد و بلاثر در ایمان و هویت جوانان فهم کرده، واقعیت غیر قابل کتمان تحمیل کننده آن شده که جمهوری اسلامی در نبرد با این پدیده و پدیده‌های مشابه « شکست خورده» و تالی فاسد آن تالی تلوی است از اپیدمی ویروس آلودگی و پلشتی فرهنگی نزد جوانان کشور.

اما پرسش محوری آنجاست که «آیا در چنین مبارزاتی باید قائل به موفقیت و پیروزی بود؟!»

پرسشی که با برسمیت شناختن ماهیت یک «جامعه» در قامت یک تابع ریاضیاتی، پاسخ آن را می توان از بطن دستگاه مختصات انتگرالی کاوید که در اقتفای «مدینه فاضله جوئی» غایت و «حد» آن جامعه را در «بی نهایت» احصاء می کند!

نوعی انتگرالیزه کردن توابع اجتماعی که طی آن «حد توابع» هر چند هرگز به غایتش نمی رسند لیکن نفس نزدیک شدن و تلاش بمنظور نزدیک شدن به آن غایت و حد، متعین کننده مسئولیت و رسالت نظام حاکم نسبت به ابتلائات جامعه می شود.

با چنین رویکردی نباید اصالت را به پیروزی داد هم چنان که نباید محزون از شکست شد و تنها باید نفس جنگ را برسمیت شناخت.

موضوع نزاع «خود نزاع» و اصالت و مانائی نزاع است. جدالی بی پایان اما بایسته و پیوسته.

شور یا شیرین زیست مومنانه را نمی توان حرکتی مفروض برای رسیدن

از مُبتدائی تا منتهائی فهم و اقبال کرد.

برخلاف تصور، مومنانه زیستن یک «پروژه» برای حصول به یک بسته و منش و کنش اعتقادی نیست و باید آن را در قامت یک «پروسه» مستمر بمنظور پایش و مانائی و هم افزائی اعمال اعتقادی یک مومن، فهم و درک و ایضاً اعمال کرد.

زیست مومنانه بدان معنا نیست که عنصر ایمان ورزنده تحت یک فرمول و لگاریتم رفتاری از نقطه ای شروع و در نقطه ای به پارسائی می رسد. مومنانه زیستن یک تهذیب نفس و مراقبه و پارساکیشی مستمر و دائمی است که استمرارش دلیل بر عبث بودنش نیست و شرط شادابی و طراوتش است.

نوعی مدینه فاضله جوئی که هر چند قابل حصول نباشد اما نفس جوئیدنش محرکی است برای حفظ انگیزه و امید دائم بمنظور تلاش مستمر جهت نزدیک شدن به آن غایت قصوی.

همان طور که نمی توان و نباید به اعتبار ناکامی در مبارزه با سرطان اصل مبارزه با این آفت را تعطیل کرد؛ در تلاش برای مومنانه زیستن نیز عنصر مومن به اعتبار ماهیت و سرشت ذاتی و بیرون از اختیارش، ملزم و مکلف به جدال دائمی با نفس و فساد و مفسده است.

لذا بر خلاف «ژان پل سارتر» که انسان را محکوم به آزادی می دانست، به احتساب «نفس محاط بر انسان» و محکومیت انسان به جبر ذاتیات و اقتضائیات بیولوژیک و حوائج و غرائز تنانه، انسان را باید موجودی محکوم به جبر فرض کرد.

موجودیتی ناآزاد و «مقسور در قوت قاصر».

همانی که شیخ محمود شبستری «در گلشن راز» از آن تعبیر به «مختار مجبور» می کند:

کرامت آدمی را اضطرار است — نه زآن کو را نصیبی ز ختیار است

نبوده هیچ چیزش هرگز از خود — پس آنکه پرسدش از نیک و از بد

ندارد اختیار و گشته مامور — زهی مسکین که شد «مختار مجبور»

با چنین خوانشی از انسان مقسور است که تقوی را نوعاً می توان شکلی از ستیزندگی دائمی با جبرهای حاکم بر انسان تلقی کرد.

به تعبیری نازک اندیشانه تقوی بنوعی جنگیدن با خدا است!

جنگیدن با جبر و سلطه اعمال شده خداوند بر انسان از طریق سائق ها و ذائق ها و حاجات و مغناطیس حاکم بر رفتار و آفات ذاتی و بیرون از اراده انسان و تلاش بمنظور فائق آمدن بر آن جبریت حاکم.

جنگی که «شکست خدا» در آن برای شکست خورده (خدا) شیرین است و پیروزی بنده اش بر این «جبر مسلط» را اقبال می کند.

چیزی بمثابه «مچ انداختن پدر با فرزند». نبردی که در آن پیروزی پسر اسباب بهجت و خرسندی پدر است و ای بسا در شکست خود تمهید پدرانه نیز می کند!

بر این اساس اگر آزادی بمعنای توانائی انسان در انجام دادن یا انجام ندادن ارادی افعال و افکار است بدین معنا انسان در قامت اسلام نه بالذات و نه بالعرض آزاد نیست.

بالذات آزاد نیست چون اسیر حوائج و غرائز و طبایع بیرون از اراده اش خلق شده و محکوم به حظ و بهره و لذت و نصیب قسری از آن حاجات خداداد است.

بالعرض هم آزاد نیست که به اقتفای زیست مومنانه، تحت انقیاد پروتکل های اجرائی ملزم به فعلیت رساندن اراده و اوامر و نواهی «خداوند دین اش» است.

لذا زیست مومنانه زیستی ناخویش کامانه و نادلبخواهانه اما مخیرانه است! به اقتفای همین تمهید نمی توان گریزی از این واقعیت داشت که اسلام یک انتخاب سخت است!

جميع فلاسفه و عرفا و فقهای اسلام شناس هم چنانچه همه ادله اقناعی و برهانی جهان در اثبات حقانیت و شانیت و موضوعیت و طریقت و اصلحیت اسلام را بکار بندند و مخاطب خود را از این بابت اقناع عقلی کنند در نهایت نمی توان منکر این واقعیت شد که زیست مومنانه هر اندازه قابل دفاع عقلی و منطقی و برهانی و استدلالی هم باشد اما نهایتاً محور زیست مومنانه مبتنی بر خویشنداری است و همین

عامل ظرفیت دافعه ای دارد تا چنان زیستنی را اکراه سازی کند! کراهتی که دلیلش قبل از سخت بودن زیست خویشنداران، لذت بخش بودن و شیرینی لذائذ زیست یله و غیر خویشنداران است.

وقتی انسان در سه گانه سرکوب نفس و مدیریت نفس و رهائی در نفس (غرائز) بوضوح می بیند «زیست مومنانه» مستلزم چشم پوشی ارادی و پارسا کیشانه وی از یلگی در کامجویی و لذائذ تنانه و نفسانه است. بالتبع در مقابل بهره وری لاقیدانه و یله و دلبخواهانه از لذت ها، جذابیت زیست «رها در نفس» نزدش در مقابل دافعه «زیست خویشنداران» بصورت طبیعی محسوس تر و مقبول تر می افتد.

لذا واقعیت و جنس و جنم دین برای زیست مومنانه سخت بودن آن برای مومنان است و واقعیت هم همین است که زیست مومنانه سخت است و مستلزم پرهیز از لذت افسار گسیخته و مشروط کردن خود و لذت های مطلوب خود در ماتریس تقیدات دینی است.

به عبارت دیگر مشکل دین غیر قابل فهم و استدلال ناپذیر و غیر عقلی بودن مبانی آن نیست و این لذت بخشی زیست غیر مومنانه و غریضی است که متضمن بیشینه خواهی و نامحدودی در کسب لذت می شود. التذادی که بصورت طبیعی زیست مومنانه را برای شل دینان و لاقیدان، کراهت آمیز می کند.

استوار بر چنین برآیندی است که آزادی در مفهوم دینی حُریت را افاده معنا می کند. بدین معنا که به اعتبار اسارت انسان در ذاتیات و غرائز و نیل طبیعی اش به رفتار غریزی و بیرون از اراده اش، می توان قائل به دو نوع آزادی (آزادی در - آزادی از) برای انسان شد.

نخست «آزادی در نفس» که به اعتبار تمایل ذاتی انسان به زیست لاقیدانه و دلبخواهانه و محکومانه و لذت بخشانه و سهل الوصولانه در غرائز، برخوردار از جاذبه ماکزیمی است.

دوم «آزادی از نفس» که مبتنی بر مدیریت غرائز و امساک و خویشتن داری و کف نفس و اجتناب از زیاده خواهی و یلگی در لذائذ و چشم پوشی از جاذبه های ماکزیمی زیست نامومنانه است.

«آزادی از - آزادی در» تنها یک اشتراک لفظ با نظریه آیزیا برلین است و برخلاف برلین که سطح بحث خود از آزادی را تنزل به سیاست داده در اسلام آزادی دلالت دارد نه اصالت! و ماهیتی اکتسابی

## دارد تا اعطائی.

از آنجا که در اندیشه دینی انسان بصورت طبیعی و برخلاف ظاهر «مجبور» خلق شده و محکوم به طبایع ذاتی خود است. چنین انسانی تنها زمانی می تواند مدعی آزادی شود که مخیراً خود را از قید اجبارهای ذاتی اش آزاد کند. لذا آزادی در فورمت دین، تحصیلی است نه ذاتی. تحصیل حُریت و مدیریت و انقیاد نفس.

نفس، قاهر بر انسان نیست. شائق بر انسان است. شوقی که می تواند توسط انسان مدیریت شود یا در صورت یلگی انسان را مدیریت کند.

با چنین مفروضاتی نمی توان منکر این واقعیت نیز شد که در مبارزه 35 ساله جمهوری اسلامی با بدآیندها و تبعات و مفسد مسمی به تهاجم فرهنگی و غریزه جوئی مفسدانه، عنصر مفقود نابرخورداری حکومت از تعریف منقح صورت مسئله است.

مُنجزاً و مصداقاً گریزی از این واقعیت نمی توان داشت که در برخورد ناکام جمهوری اسلامی با پدیده بد حجابی طی 35 سال گذشته بخش عمده ای از این ناکامی را باید و می توان به احتساب فقد تعریف درست از «صورت قضیه» پیش از ورود و چالش با اصل قضیه گذاشت.

برخلاف القائنات عامه، مبارزه با بدحجابی نباید مبارزه با پوشش و آرایش زنان در سطح شهر را افاده معنا کند.

از آنجا که حجاب بمعنای اجتناب از جلوه گری تنانه در حریم عمومی است و به اعتبار آنکه «سکس» امری است کاملاً خصوصی بر این اساس، مبارزه با بد حجابی، مبارزه با ابراز جلوه گری و طنازی تنانه و زنانه در محیطی است که مِلکی مشاع برای عموم شهروندان محسوب می شود.

بدین معنا یک زن بد حجاب یا شل حجاب یا حتی بی حجاب لزوماً عنصری فاسد نیست بلکه محل نزاع آنجاست که زنان از طریق جلوه گری تنانه در حوزه عمومی خواسته یا ناخواسته اسباب مفسده و مُحَرک ذائقه شهوانی و بالتبع فساد جنسی در شهر و کشاندن امری خصوصی به بخش عمومی در جامعه را فراهم می آورند.

تمهیدی که دامن زننده به بی اخلاقی، ناامنی و طمع جنسی و تنوع طلبی و تزلزل بنیان خانواده از طریق تحریک و تحریض و تحریص و

تغییر سلائق و علائق تنانه و زیاده خواهی های نامشروع جنسی و گسست وفا داری بین زن و شوهر و فساد اجتماعی می گردد.

بر این اساس اگر بر فرض بعید و در آینده ای غریب، جمهوری اسلامی بتواند جمیع زنان را متقاعد و ملتزم به رعایت حجاب اسلامی کند این امر بدان معنا نمی تواند باشد که کانه فساد جنسی در چنان جامعه مفروضی ریشه کن شده و تکلیف حکومت در مراقبت از بهداشت اخلاقی جامعه منقضی گردیده.

لذت جنسی علقه ای است ذاتی که انسان بیرون از اختیارش، محکوم بدان است. لذا استبعادی ندارد در آن جامعه مفروض و آرمانی نیز آنک مواجه با آلودگی های جنسی فرای از جلوه گری تنانه باشیم.

میل به جنس مخالف امری است ذاتی و فاقد صفت که نه مذموم است و نه ممدوح و تنها شیوه تحصیل مشروع یا نامشروع آن محل مناقشه است. لذا زن و مرد ولو مقید به طواهر اسلامی از طرق دیگر نیز کماکان از استعداد اعمال فساد جنسی و به فعلیت رساندن آن (فرای تقید یا عدم تقید به تن نمائی و بد حجابی) برخوردارند.

این امر بدان معناست که برخورد با ابراز تنانگی هوسبازانه در حریم عمومی نبردی است ولو نافرجام اما ضروری و بایسته و پیوسته.

واقعیت آنست زن ذاتاً طنار خلق شده هم چنان که مرد نیز ذاتاً «طنار طلب» خلق شده.

نفس این خصیصه بالذات مذموم نیست و تنها باید در بستر مشروع خود (جفت یابی و ازدواج و تشکیل خانواده) قرار گیرد. لذا تحت هر شرایطی ولو آنکه حکومت موفق شود جمیع زنان را بر فرض محال «محجبه» کند اما نبرد مستمر برای صیانت از حریم شهروندی در نظام مبتنی بر زیست مومنانه شهروندان، نبردی بی پایان است.

**در چنین چالش مستمری طرفین موظفند ماهیت و موجودیت خود را برسمیت بشناسند!**

بد حجاب باید خود در مقام فتانه ای اغوا گر و سرباز جبهه نفس اماره برسمیت بشناسد و متقابلاً بپذیرد با چنین تعریفی از خود، چپنشی را تمهید می کند که بصورت قهری سربازان مبارزه با نفس را به نبرد با خود، فرا می خواند.

جنگی که برای هر دو طرف جبهه احرار کننده هویت و ابراز کننده



موجودیت و احصا کننده تشخیص و معناست!

جنگی در حد فاصل «خوش باشی» و «پاک باشی». نبردی دائمی که طی آن قرار نیست تا شیطان را نابود کنند و تنها موظف اند تا مانع از نابودی خود شوند.

هدف در این جنگ کشتن حریف نیست – سلطه بر رقیب (نفس) است.

طنازی و اغواگری بیرون از اراده زن و در ذات وی و ناخود آگاهش تعبیه شده لذا بانوان نمی توانند متوسل به این استدلال شوند که تنها مردان موظفند خود را در مقابل جاذبه های تنانه زن حفظ کنند. به نسبت طنازی ذاتی زنان، مردان نیز نیل سکشوال به جنس مخالف در نهادشان و بیرون از اراده شان و بمنظور تنازع بقا و تداوم نسل شان، تعبیه شده و تنها باید تسلیم این دو قسر و اجبار نشد و بر کرسی مدیریت آن نشست.

مبارزه با بدجایی بمثابه مبارزه با وبا نیست که با ممارست و پژوهش و تحقیق نهایتا با تولید واکسن بر آن فائق آمد و ریشه آنرا از طریق واکسیناسیون کند.

این مبارزه ای است مستدام و ابدی بدلیل قدمت و اصالت ذات شهوت طلب و لذت جوئی جنسی بالفطره در انسان که نه قابل سرکوب است و نه لازم به سرکوب تنها مستلزم یک مراقبت و مجاهدت دائمی برای مدیریت این ذات بمنظور هدایت آن در بسترهای تحصیل مشروع و بهداشتی است.

سکس بمثابه باران است که می تواند منشا برکت باشد مشروط بر آنکه آن را از طریق مسیل و کانال کشی مدیریت و هدایت کرد و با رانش آن به پشت سد و بهره وری از آن در مزارع از آن استفاده عمرانی و بهینه کرد در غیر این صورت می توان چشم انتظاری سیلی مخرب و ویرانگر از همان باران بالذات بابرکت را داشت.

ذات زن بالفطره از طنازی سکشوال برای جنس مخالف برخوردار است و بر این اساس حجاب بمعنای اجتناب از طنازی جنسی از طریق کلام و رفتار و اطوار و بدن در حریم عمومی است. این کمال عوام فریبی یا خود فریبی است تا تلاش قانونی بمنظور حفظ و صیانت حریم عمومی از فساد و مفسده جنسی توسط بالاترین مقام اجرائی کشور به «بُردن اجباری شهروندان به بهشت» تلقی و تعبیر شود!

محل نزاع، بُردن اجباری بد حجابان به قصوای بهشت نیست. دعوا بر

سر رسالت اخلاقی حکومت بمنظور حفظ و صیانت از «حریم عمومی» و ممانعت از بستر سازی مشاطه گان برای ایجاد مفسده در سپهر علنی اجتماع است.

شاید حکومت مسئول اخلاق جامعه نباشد (!) اما قطعاً نمی تواند و نباید مسئول ترویج بی اخلاقی در جامعه باشد و یا در مقابل اپیدمی بی اخلاقی ها «به بهانه ما مسئول بهشت اجباری شهروندان نیستیم» موضع بی طرف و مخنث اتخاذ کند.

پاسداشت حریم عمومی از ابتلائات و اختلالات اخلاقی حداقلى ترین و بدیهی ترین وظیفه یک حکومت نسبت به حقوق شهروندان است.

مصیبت بزرگ در ایران پوشش و آزادی پوشش نیست. درد اصلی مظلومیت «حریم عمومی» و سطح نازل دانش و شعور اجتماعی کسری غالب از ایرانیان نسبت به حرمت و اعتبار و داب و آداب و شان و شئون حریم عمومی است.

پاسداشت حریم عمومی بمعنای صیانت از حقوق عامه شهروندان در سپهر علنی است و کشاندن این وظیفه به حوض و متلک شبه روشنفکرانه «بهشت زوری» مغلطه ای بیش برای فرار از مسئولیت نیست!

طبیعتاً بیرون از حریم عمومی، حکومت هیچ مسئولیتی نسبت به میل مومنان به رفتن یا نرفتن به بهشت ندارد و آن تصمیم و تکلیفی است شخصی و اختیاری بین مومنان با خداوندشان. محل اختلاف احاله رندانه «مسئولیت حکومت نسبت به حریم عمومی» به حوزه تکالیف شخصی و مومنانه یا ملحدانه شهروندان است!

گذشته از آنکه اصرار مسئولین دولتی بر لزوم برسمیت شناختن و تقویت فن آوری های مدرنی مانند ماهواره یا اینترنت بمنظور «پیوستن به جریان تبادل جهانی و گردش آزاد اطلاعات» در کنار تخفیف و تشبیه مبارزه با استعداد آلایندهی این فن آوری ها به «مبارزه با شمشیرهای چوبی» نیز اگر عوام فریبی نباشد؛ قطعاً خود فریبی است!

چنین خوانشی از فن آوری های نوین در دنیای رسانه از آن جهت خود فریبی است که مطابق آمار مشهود و موجود، بالاترین کاربرد ماهواره در ایران، بیرون از دغدغه دانش و پژوهش اتصال به جریان آزاد و فریبنده خوش باشی های جنسی و تنانگی بصری است.

اشتیاقی که بخش عمده آن محصول ناتوانی مسئولین در ایجاد جاذبه

های بصری در تلویزیون ملی در کنار سیاست های انقباضی حکومت در قبال شادی طلبی های مشروع و مقتضای سن جوانان است.

از آن مضحک تر شعار یا ادعای پیوستن به شاهراه جهانی از طریق اینترنت بمنظور تبادلات علمی و اطلاعاتی و خدماتی است.

این در حالی است که به استناد آمار موتورهای جستجوگر، حجم بیشینه مطالبات کاربران ایرانی در اینترنت برخلاف ادعای خود فریبانه یا مردم فریبانه مسئولین، نه دانش است و نه پژوهش و نه پیوستن به عمق اطلاعات و کسب خدمات و نه آشنائی با فن آوری های تکنولوژیک و مدرن و تلخ کامانه در این عرصه نیز «سکس جوئی» نزد کاربران ایرانی حرف اول را می زند!

کُمیک ترین بخش ماجرا مطالبه اتصال به شبکه جهانی اینترنت بمنظور بهره وری شهروندان از خدمات کامپیوترایز در دنیای مجازی است!

کمیک بودن چنین ادعائی از آن جهت مشهود و مسموع است که اینترنت به عنوان یک تکنولوژی مدرن غربی در خدمت شهروند بمنظور تحصیل سهل تر و سریع تر خدمات متوقع شهروندان تعریف و تاسیس شده تا جایی که «من نوعی» در منزل خود در ایالات متحده به سهولت از این امکان برخوردار هستم تا از پشت کامپیوتر و با وصل شدن به شبکه جهانی اینترنت جمیع اقلام مورد نیاز خود اعم از مایحتاج روزانه تا تبادلات بانکی و خرید بلیط هواپیما و رزرو بلیط هتل و سینما و هر گونه خدمات متعدد شهری و اداری را تنها با یک کلیک و وارد کردن شماره کارت اعتباری خود اِبتیاع نمایم.

حال در ایرانی که هنوز با الکترونیک شدن خدمات شهری سالها فاصله است و طرفه آنکه با حضور فیزیکی و تمام قد خود در ادارات و موسسات و فروشگاه ها نیز نمی توان بدون سرعت و اشکال کالا و خدمات مورد نیاز را اِبتیاع و احصاء کرد طبعاً در چنین فضائی صحبت از اولویت و ضرورت اجتناب ناپذیر جهانی شدن از طریق اینترنتی شدن، قبل از بلاغت ناظر بر ملاحظت است!

واقعیت آن است که کامپیوتر و اینترنت و ایضاً جمیع مشتقات و مفردات تکنولوژی وارداتی در ایران قبل از آنکه شان کاربردی داشته باشند اجسام و ادواتی لوکس محسوب می شوند که برخورداری از ظرفیت تشخیص زائی برای مالکان و صاحبان «پُر کمپلکس» این اسباب و ادوات را عهده داری می کند!

علی ایحال و علی الظاهر دولت دکتر روحانی زیرکانه می کوشد تا برای حل قضایای سخت به اصل طلائی «بهترین راه حل برای مسائل سخت، پاک کردن صورت مسئله است» متوسل شده و بدینوسیله با پنهان شدن پشت شعارهای بظاهر شیک و شبه روشنفکرانه و عوام فریبانه تا اطلاع ثانوی از خود رفع تکلیف کند!